

ترجمه فارسی کتاب داستان کوتاه هری پاتر

اثر جی.کی.رولینگ

۱۹ تیر سال ۹۳

ارائه‌ای از وبسایت دمتور

ترجمه: امید

اعضای ارتش دامبلدور در فینال جام جهانی کویدیدج به هم می‌پیوندند

مقاله‌ای از ریتا اسکیتز، خبرنگار بخش شایعات روزنامه پیام امروز

چهره‌های معروف همیشه هستند اما بعضی‌ها معروف‌تر از بقیه‌اند. تابه‌حال جادوگران مشهور بسیاری را که در همین بیابان پاتاگونی¹، محل اجرای بازی‌های جام جهانی حضور پیدا کردند، از نزدیک دیدیم. از وزرا و رئیس‌جمهورها گرفته تا سلستینا واربک² و گروه موسیقی بحث‌برانگیز گوی زرین بالدار خمیده³. همه باعث موجی از هیجان در میان مردمی شدند که در تکاپوی امضا گرفتن از آنها بودند و گاهی اوقات طلسم‌هایی بالای سر جمعیت اجرا می‌کردند تا به صندلی‌های ویژه⁴ در جلوی جمع برسند.

اما زمانی که خبر رسید قرار است دسته‌ای از افراد غیر خوش‌نام جادوگر (که چهره تروتازه نوجوانی خود را ازدست داده‌اند اما باز به‌هرحال شناخته‌شده هستند)، قرار است به استادیوم بیایند و بازی فینال را تماشا کنند، موج هیجان بیشتر از هر موقع دیگری بالا گرفت. کنترل جمعیت غیرممکن شده بود، چادرها پشت سر هم در اطراف زمین نصب می‌شدند و سروصدای کودکان، فضا را پرکرده بود. طرفداران از اقاصا نقاط جهان، خود را به محلی می‌رسانند که شایعه شده بود اعضای ارتش دامبلدور در آن نقطه دیده‌شده‌اند. تشنه این بودند که نیم‌نگاهی به مردی بیندازند که هنوز که هنوز است او را فرد برگزیده⁵ می‌نامند.

به خانواده پاتر و باقی اعضای ارتش دامبلدور، بلیت‌های بخش ویژه اردوگاه اهداشده است که توسط طلسم‌های بسیار حرفه‌ای و گشت‌های امنیتی محافظت می‌شود. افراد منطقه تحت حفاظت با

بیابان پاتاگونین که به نام بیابان پاتاگونی یا استپ پاتاگونی نیز شناخته می‌شود یکی از بزرگ‌ترین بیابان‌های آمریکاست و هفتمین بیابان بزرگ جهان نیز هست

² Celestina Warbeck

³ The Bent-Winged Snitches

⁴ VIP

⁵ the Chosen One

حضور آنها مطمئن شدند که می‌توانند امیدوار به نگاهی هرچند کوتاه به قهرمانان خود داشته باشند. در ساعت ۳ بعدازظهر به محل اردوگاه رسیدند و آرزوی حضار آنجا همراه با جیغ‌های بلند و تشویق، برآورده شد. پاتر پسرهای نوجوانش، جیمز و آلبوس را به محل اقامت بازیکنان برد که توسط جستجوگر بلغارستانی، ویکتور کرام با آنها آشنا شدند.

پاتر در آستانه ورود به ۳۴ سالگی است و در موهای سیاه این کارآگاه معروف، تارهای موی نقره‌ای نیز یافت می‌شود؛ اما با این حال همچنان به استفاده از عینک گرد و متمایز خود ادامه می‌دهد. عینکی که ممکن است به نظر عده‌ای، بیشتر مناسب یک بچه ۱۲ ساله کندذهن باشد. زخم صاعقه مانند و معروف او حالا یک شریک دیگر پیدا کرده است. روی گونه سمت راستش، زخمی ناجور نقش بسته است. مثل همیشه درخواست اطلاعاتی برای این زخم، پاسخ همیشگی وزارت سحر و جادو را به دنبال داشت: «خانم اسکیتز، مثل ۵۱۴ بار دیگه‌ای که خدمتون عرض کردیم، ما هیچ‌گونه اظهارنظری در مورد فعالیت‌های محرمانه ساختمان کارآگاهی ارائه نمی‌دیم.» در حال مخفی کردن چه چیزی از ما هستند؟ آیا فرد برگزیده درگیر ماجرای مرموز تازه‌ای شده است که یک روز ناگهان خبر آن به گوش بقیه می‌رسد؟ آیا قرار است عصر تازه‌ای از وحشت و ترور شویم؟

یا شاید هم این زخم تحت تأثیر یک اتفاق خجالت‌آور بوده که پاتر تمام تلاش خود را برای مخفی نگاه داشتن آن می‌کند؟ آیا احتمال این وجود دارد که همسرش روی او طلسمی انجام داده باشد؟ آیا این زخم‌ها در حال از بین بردن تلاش پاترها برای نشان دادن خود به عنوان آدم‌های خوشحال است؟ آیا این حقیقت را باید خاطرنشان کرد که همسرش، جینو^۶ از تنها گذاشتن همسر و فرزندانش در لندن برای تهیه گزارش در جام جهانی بسیار خوشحال بود؟ حالا قضاوت‌ها در مورد این مسئله است که آیا همسر او واقعاً استعداد یا تجربه لازم را داشت که به جام جهانی کوئیدیچ ارسال شد؟ (اگر انصاف داشته باشیم، باید بگوییم نه!!!) اما بیاید منطقی باشیم، وقتی که نام خانوادگی شما پاتر هست، درهای فرصت‌های

مخفف جینی^۶

جدید به روی شما باز می‌شود، سازمان بین‌المللی ورزش جلوی شما تعظیم می‌کند و خبرنگارهای پیام امروز پشت در خانه شما می‌آیند و برایتان مأموریت می‌فرستند.

همان‌طور که حتماً طرفداران و دنبال کنندگان پیگیر به خاطر دارند، پاتر و کرام در مسابقه بحث‌برانگیز سه جادوگر، مقابل هم به رقابت پرداخته بودند؛ اما ظاهراً هیچ‌گونه دلخوری از هم ندارند و در این دیدار با روی باز به ملاقات هم رفتند. (واقعاً چه اتفاقاتی در ماریچ افتاد؟ حدس و گمان در مورد آن اتفاق، با مشاهده گرمای دیدار این روزهایشان از بین نمی‌رود.) بعد از نیم ساعت گفتگو، پاتر و پسرهایش به محل اردوگاه بازگشتند. جایی که با باقی اعضای ارتش دامبلدور تا ساعاتی کوتاه، به گپ و گفت نشستند.

در کنار چادر پاتر، دو نفر از نزدیک‌ترین افراد به او چادر زده‌اند. کسانی که همه‌چیز را در مورد او می‌دانند و همیشه از صحبت کردن در مورد آن به رسانه‌ها، طفره می‌روند. آیا از ترس پاتر هست که صحبت نمی‌کنند یا اینکه می‌ترسند رازهای خودشان برملا شود و افسانه شکست کسی نباید نام از او می‌بردیم را لکه‌دار کند؟ رونالد ویزلی و هرماینی گرنجر که حالا باهم ازدواج کرده‌اند، تقریباً در تمام مراحل زندگی پاتر با او همراه بوده‌اند. درست مانند دیگر اعضای ارتش دامبلدور، آن‌ها هم درنبرد هاگوارتز شرکت داشتند و بدون هیچ‌گونه تردیدی، سزاوار تقدیر و دریافت جوایز شجاعت از طرف جامعه قدردان جادوگری بودند.

درست بلافاصله بعد از نبرد هاگوارتز، ویزلی که به خاطر موهای زنجبیلی‌اش معروف بود و حالا رنگ موهایش کمی تیره‌تر شده، به استخدام در وزارت سحر و جادو در کنار پاتر اقدام کرد؛ اما دو سال بعد آنجا را ترک کرد و به همکاری در فروشگاه بسیار موفق شوخی‌های جادویی ویزلی‌ها پیوست. آیا ادعایی که در آن زمان مطرح کرد، یعنی «از همکاری با برادرم جورج در تجارتي که همیشه عاشقش بودم، بسیار خوشحالم.» واقعیت داشت؟ یا اینکه دیگر طاقت ایستادن زیر سایه پاتر را نداشت؟ آیا کار کردن در بخش کارآگاهی برای او بیش‌ازحد سخت بود؟ برای مردی که اعتراف کرده بود از بین بردن

جان‌پیچ⁷ کسی که نباید اسمش را می‌بردیم، تأثیرات مخربی بر رویش گذاشته است. از دور که به او نگاه می‌کنیم، هیچ‌گونه نشانه‌ای از اختلالات روانی را شاهد نیستیم؛ اما بخش عمومی جامعه اجازه نزدیک شدن به اندازه کافی برای قضاوت صحیح را ندارد. آیا این مورد مشکوک نیست؟

صدالبته که هرمانی گرنجر، همیشه در نقش زن افسونگر گروه به حساب می‌آمد. رسانه‌ها در آن زمان فاش کردند که او در دوران نوجوانی، با احساسات پاتر جوان بازی کرده بود، اما بعد توسط ویکتور کرام عضله‌ای، اغوا شد و از پاتر فاصله گرفت. در آخر هم که هدف خود را روی یار وفادار پاتر تنظیم کرد. بعد از ارتقای تحسین‌برانگیزش به عنوان معاون رئیس گروه اجرای قوانین جادویی، حالا می‌خواهد از این هم بیشتر در وزارتخانه رشد کند. ضمناً او مادر پسری به نام هوگو و دختری به نام رز است. آیا هرمانی گرنجر ثابت کرده است که یک جادوگر زن می‌تواند همه‌چیز را باهم داشته باشد؟ (نه! یک نگاه به موهایش ببندازید کافی است)

در ادامه هم دیگر اعضای ارتش دامبلدور هستند که نسبت به پاتر، ویزلی و گرنجر، بسیار کمتر در چشم رسانه‌ها آمدند. (آیا خودشان بی‌میل بودند؟ تقریباً به‌طورقطع دلیلش همین است). نویل لانگ‌باتم که حالا استاد محبوب درس گیاه‌شناسی در مدرسه علوم و فنون جادوگری هاگوارتز است، به همراه همسرش هانا به پاتاگونیا آمده است. تا همین اواخر، این زوج در بالای پاتیل درزدار در لندن زندگی می‌کردند، اما شایعه شده است که هانا نه‌تنها به عنوان شفادهنده آموزش‌دیده است، حالا حتی به عنوان پرستار، درخواست استخدام در هاگوارتز را داده است. این‌طور شایعه شده است که او و همسرش، کمی بیشتر از ما که سرپرست‌های کودکانمان نیز هستیم و انتظار دیگری از ما می‌رود، از نوشیدنی الکلی قدیمی فایرویسکی اُدن⁸ لذت می‌برند؛ اما بدون هیچ تردیدی، از صمیم قلب آرزو می‌کنیم که پاسخ درخواست استخدامش را با موفقیت بگیرد.

⁷ Horcruxes

⁸ Ogden's Old Firewhisky

آخرین سرده‌اش ارتش دامبلدور هم قطعاً کسی نیست جز لونا لاوگود (که حالا با رالف اسکمندر⁹ سبزه‌رو ازدواج کرده که نوه ماجیزولوژیست نیوت¹⁰ معروف است). لونا که همچنان به طرز لذت‌بخشی، غیرعادی رفتار می‌کند، در بخش ویژه جام جهانی، درحالی‌که لباس بلندی منقش به پرچم شانزده کشور شرکت‌کننده در بازی‌ها به تن داشت، دیده شد. پسرهای دوقلویش در خانه کنار پدر بزرگشان هستند. آیا اشتباه است که بگوییم این‌طور ظاهر شدن در جمع عمومی، آزاردهنده است؟ قطعاً اگر نخواهیم مهربان باشیم، گفتنش اشتباه نخواهد بود.

بقیه اعضای ارتش هم اینجا هستند، اما بیشترین تمرکز روی این شش نفر بود. هرکجا که کسی با موی زنجبیلی در محوطه دیده می‌شود، اولین حدس همه این است که یکی از افراد خانواده ویزلی است؛ اما تشخیص اینکه کدام هستند مشکل است. آیا جورج (یکی از مدیرهای ثروتمند فروشگاه شوخی‌های جادویی) است، یا چارلی (پرورش‌دهنده اژدها و همچنان مجرد... که مشخص نیست چرا هنوز ازدواج نکرده)، یا پرسی (رئیس بخش نقل و انتقالات جادویی؛ که مقصر اصلی شلوغی بیش‌ازحد شبکه پرواز است!). تنها کسی که خیلی راحت می‌توان او را تشخیص داد، بیل است. مرد فقیری که بعد از رویارویی با یک گرگینه، به طرز ناخوشایندی آسیب‌دیده و زخمی شده و همچنان به طرز نامعلومی (از دلبری؟ به خاطر معجون عشق؟ از روی تهدید؟ با آدم دزدی؟) با فلور دلاکور بی‌نهایت زیبا (و البته تنگ‌دست) زندگی زناشویی دارد.

گفته شده که این افراد و دیگر اعضای ارتش دامبلدور را قرار است در جایگاه ویژه فینال جام جهانی ببینیم که باعث افزوده شدن به جذابیت و زرق‌وبرق این مناسبت مهم می‌شود. بیاید امیدوار باشیم که رفتار دو تن از همراهان کم سن و سال آنها، باعث آبروریزی اعضا نشود و شرم را بر چهره افرادی که پیش‌از این شرف و آبرو به دنیای جادوگری بخشیدند، نشانند.

⁹ Rolf Scamander

¹⁰ Magizoologist Newt

بعضی افراد هستند که در هر موقعیتی، از تعدی به حریم شخصی افراد خردسال پرهیز می‌کنند؛ اما حقیقت این است که وقتی هرکسی به‌طور کاملاً نزدیکی با هری پاتر در ارتباط باشد، از مزایای آن استفاده می‌کند و در نتیجه باید تاوان علاقه عموم جامعه را نیز بپردازد. قطعاً پاتر بسیار پریشان‌خاطر خواهد شد که متوجه شود پسر قدبلند و لاغر شانزده‌ساله‌اش، تدی لوپین که نیمه گرگینه است و موهای آبی روشنی دارد، از زمانی که وارد اردوگاه ویژه شدند، در برابر حق امتیازهای ویژه جادوگری سوءاستفاده‌های نا به‌جایی می‌کند. شاید درخواست نا به‌جایی باشد که انتظار داشته باشیم پاتر که همیشه مشغول است، نظارت سخت‌گیرانه‌تری روی این پسر وحشی داشته باشد. پسری که توسط والدین در حال مرگش برای سرپرستی به پاترها سپرده شد؛ اما جای بسی نگرانی است که اگر هر چه سریع‌تر در مورد رفتار او تجدیدنظری حادث نشود، چه بلایی بر سر آقای لوپین خواهد آمد. درعین‌حال شاید برای آقا و خانم بیل ویزلی هم جالب باشد که بدانند دختر موبلوند آن‌ها، ویکتوریا، به نظر می‌رسد به تمام گوشه‌های تاریکی که آقای لوپین سرک می‌کشد، علاقه خاصی داشته باشد. خبر خوش این است که به نظر می‌رسد هردوی آن‌ها روشی جدیدی برای تنفس از طریق گوش را اختراع کرده‌اند؛ زیرا با این‌همه کارهایی که در دوران جوانی من به آن «لب گرفتن» گفته می‌شد، مشخص نبود که چطور و چه زمانی می‌توانند از راه دهان نفس بکشند.

اما اجازه دهید که سخت‌گیر نباشیم. هری پاتر و گروهش، هرگز ادعای کامل بودن نداشتند! و برای کسانی که می‌خواهند دقیقاً مطلع شوند که تا چه اندازه این افراد کامل نیستند، بیوگرافی جدید خود را به نام: ارتش دامبلدور: بخش تیره سربازان¹¹ را پیشنهاد می‌کنم که از ۳۱ جولای در کتاب‌فروشی فلوریش و بلاتز منتشر خواهد شد.

¹¹ Dumbledore's Army: The Dark Side of the Demob